

شعری از غاده السمان شاعری توانا از سوریه

شعر

April 06, 2011



اگر به خانه‌ی من آمدی
برایم مداد بیاور مداد سیاه
می‌خواهم روی چهره‌ام خط بکشم
تا به جرم زیبایی در قفس نیفتم
یک ضربدر هم روی قلبم تا به
هوس هم نیفتم!
یک مداد پاک کن بده برای محو
لب‌ها
نمی‌خواهم کسی به هوای
سرخیشان، سیاهم کند!
یک بیلچه، تا تمام غرایز زنانه را از
ریشه درآورم
شخم بزنم وجودم را ... بدون این‌ها
راحت‌تر به بهشت می‌روم گویا!
یک تیغ بده، موهایم را از ته
بتراشم، سرم هوایی بخورد
و بی‌واسطه روسری کمی بیاندیشم!
نخ و سوزن هم بده، برای زیانم
می‌خواهم ... بدوزمش به سق
... اینگونه فریادم بی صداتر است!
قیچی یادت نرود،
می‌خواهم هر روز اندیشه‌هایم را
سانسور کنم!
پودر رختشویی هم لازم دارم
برای شستشوی مغزی!
مغزم را که شستم، پهن کنم روی بند
تا آرمان‌هایم را باد با خود ببرد به
آنجایی که عرب نی انداخت .
می‌دانی که؟ باید واقع‌بین بود!
صداخفه کن هم اگر گیر آوردی
بگیر!
می‌خواهم وقتی به جرم عشق و

انتخاب،
برچسب فاحشه می‌زنندم
بغضم را در گلو خفه کنم!
یک کپی از هویت‌م را هم می‌خواهم
برای وقتی که خواهران و برادران
دینی به قصد ارشاد،
فحش و تحقیر تقدیم می‌کنند،
به یاد بیاورم که کیستم!
ترا به خدا ... اگر جایی دیدی حقی
می‌فروختند
برایم بخر ... تا در غذا بریزم
ترجیح می‌دهم خودم قبل از دیگران
حقم را بخورم!
سر آخر اگر پولی برایت ماند
برایم یک پلاکارد بخر به شکل
گردنبند،
بیاورم به گردنم ... و رویش با
حروف درشت بنویسم:
من یک انسانم
من هنوز یک انسانم
من هر روز یک انسانم